

۹۶

باید شید بود و تور خون چکان سرود

کیهان

باید شید بود و تور خون چکان سرود

گاف های اعیان صاد

گیان

نشریه هیات هنر | شب سوم | سال سیزدهم



رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

نه خودش به تنهایی، که تمام اهل
 بیتش امام شدند. نورچشم هایش.
 لیلا و رسولی که به میدان فرستاد
 و رباب و شش ماهه ای که سبقت
 گرفت و در آخرین لحظه ها خودش را
 رساند. نه فقط همسران و فرزندان، که
 برادر و خواهرش...
 هر کس آن روز و ساعت آنجا در کنار
 حسین ماند نورچشمش بود و امامی
 برای متقین. و هرکس امام شود قطعه
 ای از کشتی نوح است انگار که «من
 رکبها نجی و من تخلَّف عنها غَرِقَ»
 و ناخدای این کشتی امامیست که
 هرچه داشته برای هدایت قومش به
 میان گذاشته...
 و قرن هاست در آبهای تاریخ میگذرد و
 دریازدگان را نجات میدهد...

می گذارد و می رود و قبل رفتن عزیزی دیگر نمانده که پرپرشدنش را به چشم خود ندیده باشد.

آخرین نفر هم زینب بود، که هنوز نفس می کشید اما نمازش را نشسته می خواند. خون ریخته ی یارانش هنوز خشک نشده بود و پیش خودش فکر میکرد هرگز خشک نمیشود و لکه ی این خون ها از دامن تاریخ پاک نمیشود. به چشم خودش میدید که هرکدام شان مثل قطره های باران روی زمین می افتند و جوانه های تازه ای از زمین سر بلند میکنند که کسی نمیتوانست آن هارا ببیند و نه به این زودی. پیش چشم هایش زیباترین غم تاریخ را دیده بود و حالا نوبت به رد امضای خون خودش رسیده بود پای این ماجرا که ابدی شود.

دین خدا بود که با هر قدمش جان تازه ای می گرفت و زنده می شد. قلب دختر پیامبر بود که با هر زخم روی تنش از هم تنیده میشد و صدای فغان زمین بود که از غم از دست دادن حسین ناله میکرد، گوش های آن هارا اما حرام گرفته بود مثل چشم هایشان.

و زنی گوشه ی قتلگاه دنبال برادرش میگشت و هرچه به بدن افتاده روی زمین که برای بریدن سرش مسابقه گذاشته بودند نگاه می کرد، برادرش را نمی یافت. زنی گوشه ی قتلگاه به تنهایی بار عظیم ترین پیام تاریخ را به دوش می کشید.

سر. [س] (۱) پهلوی «سر»، اوستا «سره» «بارتولمه ۱۵۶۵» «نیبرگ ۲۰۲»، در پهلوی «اسر» (بی سر، بی پایان)، هندی باستان «سیریس» (رأس)، ارمنی «سر» (ارتفاع، نوک و قله، نشیب)، کردی، افغانی، بلوچی و سریکلی «سر»، استی «سر»، وخی، سنگلیچی و منچی «سر»، گیلکی «سر»، فریزندی، یرنی و نظنزی «سر»، «کتاب ۱ ص ۲۸۸»، سمنانی، سنگسری و لاسگردی «سر»، سرخه یی «سر»، شه میرزادی «سر» (کتاب ۲ ص ۱۸۵)، اورامانی «سر» (کتاب اورامان ۱۲۶). (حاشیه برهان قاطع چ معین). (بهری رأس. برهان). معروف که ترجمه رأس باشد. تارک، راس، فرق، کله، مخ، چکاد، قله، نوک، در، درپوش، دهانه، سرپوش، بالا، بزرگ، پیشوا، رئیس، سرور، برتر، والاتر، قصه، آهنگ، میل، عزم، نیت، خیال.

خدا عزم کرده بود تو را بی سر ببیند، و إذا أراد شیئا أن یقول له کن فیکون



خلوت کردن با خدا

زندگی معمولاً ما را از خدا دور می‌کند چون ما نمی‌توانیم آن‌چنان که باید به سوی خدا حرکت کنیم. ولی مناجات با خدا و مرور همهٔ غم‌ها و آرزوها در گفتگو با حضرت پروردگار، انسان را در جایی که باید باشد قرار می‌دهد. خلوت کردن با خدا تمام آسیب‌های انسان را جبران می‌کند.

استاد علی‌رضا پناهیان



مدافع حرم

بدعت همیشه هم بد نیست
شنیده ام نوجوان بودی روزی که این بهترین بدعت عالم را بنیان نهادی
همان ظهر معروف عاشورا؛ همان روز که هر کسی رجزخوانی می کرد و تو هم
همان روز که هر کسی حریف می طلبید و تو هم
همان روز که هر کسی رقص شمشیر می کرد و تو هم
همان روز که هر کسی شهید شد و تو هم
اما تو چه بدعت نابی گذاشتی در تاریخ غلامی بشر؛ پیش از شهادتت
که من؛ هنوز هم که هنوز است بعد از گذر ۱۴۰۰ سال نامت را نمی دانم، که تو خودت را
با نام مولا و امیر و آقاییت شناساندی
تو همانی که آقاییت حسین است
تو همانی که مولایت سید الشهداء است
تو همانی که اربابت ابا عبدالله است
و چه فخری برتر از این
و چه بدعتی نیکوتر از این
که آدمی؛ همه بود و نبود و هست و نیستش؛ که آدمی همه هویتش به اربابش
شناخته شود
درست مثل همین امروز؛ مثل همین جوانک های شهره آسمان که هیچ نامی در زمین
برایشان باقی نمانده
جز «شهید گمنام مدافع حرم بانویشان؛ زینب» (سلام الله علیها)

تقدیم به شهید مدافع حرم؛ شهید گمنام



من هم قبول دارم که آن یکی هم زیبا تر است و هم کارآمد تر. من هم قبول دارم پول که علف خرس نیست و برایش زحمت کشیده ای و بالاخره در این وانفسا یک قران هم یک قران است. برای خودم هم بعضی وقت ها مثل کندن چسب زخمی می ماند که سریع می کنی اش تا نفهمی چه شد... خوب و بدش بماند، اما «راه تو خون می طلبد مرد کیست؟» تویی که خونت را می دهی خب چه می شود اندکی «جهاد با مال» را هم تجربه کنی؟ راستش انقدر باید میان این بازار پر زرق و برق و زیبا و فریبکار قوی باشی که مردانه و با صدای بلند بگویی: ایرانی اش را ندارید؟ این جمله را که گفتی، احتمالاً فروشنده هم سکوت می کند و می گوید: ایرانی اش خوب نیست و تازه گران تر هم هست... و تو نفس عمیقی می کشی و باز بلند می گویی: من ایرانی اش را می برم... فروشنده پیش خودش می گوید عجب مجنونی است تو اما پیش خودت می گویی: «عشق جنون می طلب، مرد کیست؟»

حال نه اینکه واقعا دیوانگی باشد، از حق که نگذریم آنقدر هستند جنس های «وطنی» با کیفیت که حساب ندارد. اما همین که بلند بگویی: ایرانی می خواهم... انگار حرفی عجیب زده ای. تو عجیب باش و بگذار فکر کنند دیوانه ای. پولم را می خواهم نذر آمدن کسی کنم که بر نمی تابد لباس و خوراک و وسایل رزمندگان، از برند های دشمنان باشد. با او عهد می بندم که از سنگر «دشمن» خرید نکنم و بلند بگویم: ایرانی اش را ندارید؟



heyathonar.ir
@heyathonar
@moukeb1

محرک اهل بیت
بیدار خاندان
دانشجویان و دانش آموزان هنر

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی
وین خرگه بلند ستون بیستون شدی
کاش آن زمان درآمدی از کوه تا به کوه
سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی
کاش آن زمان ز آه جهان سوز اهل بیت
یک شعلۀ برق خرمن گردون دون شدی
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان
سیمابوار گوی زمین بیسکون شدی
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک
جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست
عالم تمام غرقه دریای خون شدی
گر انتقام آن نفتادی بروز حشر
با این عمل معامله دهر چون شدی
آل نبی چو دست تظلم برآورند
ارکان عرش را به تلاطم درآورند

